

انتخابات یا شورای حلّ و عقد؟

محمد محق^۱

حکم اسلام در باره انتخابات چیست؟ سراسر است ترين پاسخ اين است كه انتخابات به معنایی كه ما امروز می فهمیم و به كار می بندیم، هیچ حكمی در اسلام ندارد. به عبارت دیگر، این گونه از انتخابات كه امروزه متداول است، پدیده‌ای تازه و متعلق به دوران مدرن است، و جوامع قدیم، اعم از اسلامی و غیر اسلامی، با آن آشنایی نداشته‌اند، و از همین رو، هیچ حكم صریحی در باره آن در منابع درجه اول اسلام - كتاب و سنت - نمی توان یافت.

موضوعاتی از این قبیل، در اصطلاح فقیهان، مسایل «مسكوت عنها» نامیده می شوند، و اگر در شمار امور غیر تعبدی باشند زیر يك حكم کلی قرار می گیرند كه در این اصل فقهی مشهور آمده است: «الأصل فی الأشياء الإباحة»؛ یعنی اصل در این گونه امور - امور مسكوت عنها - اباحت و جواز است، و برای تجویز نیازی به دلیل مجدد ندارند، و بر عكس اگر کسی معتقد به تحریم آنها باشد نیاز به دلیلی قطعی از منابع درجه اول دینی دارد.

قضیه اما، بر خلاف آن چه به نظر می رسد، به این سادگی كه گفته شد نیست، چرا كه اختلاف بر سر مشروعیت و عدم مشروعیت انتخابات به سبك نوین و نیز شرایط آن، میان طیف های مختلف

۱. نویسنده و پژوهشگر

مذهبی در جوامع مسلمان، اختلاف نسبتاً حادی است. در یک سر طیف کسانی قرار دارند که این نوع از انتخابات را حرام یا باطل می‌دانند، و در سر دیگر طیف کسانی که آن را کاملاً مطابق با مقاصد و موازین شرعی می‌شمارند، و در میانه طیف کسانی قرار می‌گیرند که جواز و بطلان آن را مقید به شروط و ضوابط خاصی می‌گردانند.

مخالفان انتخابات، شامل گروه‌هایی مانند القاعده و سلفی‌های جهادی، برخی جناح‌های سلفی سنتی، و برخی سنیان سنتی غیر سلفی، از قبیل بخش‌هایی از پیروان مکتب دیوبند، استدلال می‌کنند که:

۱. این روش در کتاب و سنت نیامده است و اصل شرعی ندارد، و علاوه بر آن در صدر اسلام هم توسط سلف صالح/پیشینیان نیکوکار انجام نیافته است، و مسلمانان تنها زمانی با آن آشنا شده‌اند که فرآورده‌های نرم و سخت تمدن غربی به سرزمین‌های‌شان سرازیر گردید. از این نظر، انتخابات یک‌پدیده غربی و متناسب با جوامع سرمایه‌داری لیبرال غربی است که با ارزش‌های اسلامی هم‌خوانی ندارد، و در بهترین حالت می‌تواند به حال آن جوامع سودمند باشد، نه به جوامعی متفاوت، و به‌ویژه جوامع اسلامی که پیشینه تمدنی متفاوت، ارزش‌های اخلاقی مخصوص، و مبانی اعتقادی دیگری دارند.

۲. این طیف، به این نظر است که اسلام روش بهتری برای گزینش حاکم/اولی‌الامر دارد و آن روش همانا تصمیمی است که «اهل حل و عقد» از طریق شورا می‌گیرند. اهل حل و عقد (گشودن و بستن) از نظر این طیف، کسانی‌اند که به لحاظ علم و تقوا در مرتبه‌ای بالاتر از مردمان عادی/عوام قرار دارند، و چون عالم‌ترند، به تشخیص نفع و زیان مردم توانا‌ترند و به دلیل تقوایی که دارند تصمیم‌گیری‌های‌شان بهتر و بی‌شائبه‌تر است.

۳. در انتخابات به سبک غربی، از دید این طیف، فرصت تبلیغات دروغین و بازی با باور عمومی به گستردگی وجود دارد، و کسانی که از توانایی مالی بیشتر یا مهارت تبلیغاتی افزون‌تر و یا حمایت صاحبان قدرت برخوردار هستند، بخت موفقیت‌شان بیشتر است.

۴. عوام‌الناس، از این دیدگاه، عقل‌شان ضعیف و عواطف‌شان قوی است، و بیش از این که به منافع بلندمدت و خواسته‌های متعالی فکر کنند، به نیازهای غریزی و تمایلات سطحی مادی بها می‌دهند، و چون به آسانی تحت تأثیر تبلیغات و جوسازی‌ها قرار می‌گیرند، کسی یا کسانی را انتخاب می‌کنند که نه از شایستگی علمی و اخلاقی بیشتر بلکه از حمایت تبلیغاتی و پشتیبانی مادی افزون‌تر بهره‌مند باشند. در این شیوه، مردم به‌ظاهر در تعیین سرنوشت خود سهیم هستند اما در حقیقت بازیچه کسانی قرار دارند که به مال و منصب بالاتر تکیه زده‌اند. یعنی نه مردم خودشان در سطحی هستند که تصامیم‌شان بر پایه ارزش‌های اخلاقی و معیارهای عقیدتی و منافع ملی باشد،

و نه کسانی که از سوی آنان انتخاب می‌شوند چنین التزامی خواهند داشت، پس به همان دلیل، باید اهل حل و عقد، که اشخاص عالم و صالح هستند، دور هم گرد آیند و در باره موضوعات کلان سیاسی، اجتماعی، مدیریتی و... تصمیم بگیرند.

در طرف مقابل، موافقت با انتخابات به عنوان روشی کارآمد و سودمند در حل و فصل قضایای کلان ملی، و حتی در سطوح پایین تر، هم چنان طرفداران فراوانی دارد و طیف وسیعی را تشکیل می‌دهد که گروه‌های لیبرال، مذهبی‌های مدرن، و مذهبی‌های سنتی اصلاح‌گرا، را شامل می‌شود. از دید این طیف:

۱. امور حکومت‌داری و قضایای سیاسی، بالذات امور دینی نیستند، و در شمار نیازهای متعارف زندگی قرار می‌گیرند مانند مدیریت، صنعت، تجارت، زراعت و... که هر چند باید تابع ضوابط اخلاقی/دینی باشند، اما لزوماً دین عهده‌دار نشان‌دادن راه‌کاری در آن‌باره نیست، و این عرصه را به عقل و تجربه انسان‌ها و نهاده است که به اصطلاح فقهی به آن اجتهاد گفته می‌شود.

۲. عملکرد سلف/پیشینیان، در امور حکومت‌داری و از جمله در زمینه برگزاری شورای حل و عقد، خود نوعی اجتهاد بوده است، که نه ضرورتاً الهام گرفته از نصوص دینی، بلکه بیشتر شکل گرفته بر پایه واقعیت‌های اجتماعی آن روزگار بوده، هر چند با قواعد کلی شریعت نیز منافاتی نداشته است.

۳. سکوت منابع درجه اول شرع در باره روش انتخاب حاکم، خود نشانه‌ای از این است که تصمیم در این باره به صلاحیت خود مردم است و لازم نیست شارع به تعیین راه‌کاری در این زمینه همت گمارد. مردم دست باز دارند که بنا به مصالح و منافع‌شان در هر شرایط و در هر منطقه روشی را امتحان کنند که کارآمدتر باشد.

۴. از آنجایی که سخنی صریح در باره اهل حل و عقد در کتاب و سنت نیامده است، مشروعیت آنان نه برخاسته از نصوص شرعی، بلکه متکی به موافقت و رضایت کسانی است که این صلاحیت را به آنان تفویض نموده‌اند، و آنان خود مردم‌اند. یعنی اهل حل و عقد مشروعیت خود را از مردم می‌گیرند و اگر رضایت آنان نباشد هیچ مشروعیتی ندارند.

۵. هنگامی که مردم این حق را داشته باشند که اهل حل و عقد را انتخاب و یا انتصاب کنند، و این امر به عنوان یک حق اساسی به رسمیت شناخته شود، کسی حق ندارد و نمی‌تواند که آنان را با اجتهاد خود - مثلاً با این استدلال که مردم ناقص‌العقل هستند و... - از این حق محروم سازد. اگر مردم صلاحیت انتخاب یا انتصاب کسی را داشته باشند، صلاحیت عزل وی را نیز دارند، در غیر این صورت تناقضی آشکار رخ خواهد داد اگر بتوانند کسی را به این مقام بگمارند اما نتوانند او را کنار بگذارند.

۶. اگر جایگاه اهل حل و عقد را از قبیل و کالت بدانیم، مانند نمایندگی در پارلمان و نهادهایی از آن قبیل، مردم موکل ایشان خواهند بود، و به لحاظ نسبت میان وکیل و موکل، موکل اصل و وکیل فرع به‌شمار می‌رود، و هنگام تعارض میان اصل و فرع، فرع از اعتبار می‌افتد. به‌زبانی دیگر، اگر مردم به‌هر دلیلی راضی به تفویض آن صلاحیت‌ها به اهل حل و عقد نباشند، و تصمیم بگیرند که همان صلاحیت را خودشان مستقیماً اعمال کنند، منطقاً چنین حقی را دارند و کسی نمی‌تواند مانع‌شان شود، زیرا در صورت عکس، فرع مهم‌تر از اصل می‌گردد، و در حقیقت جایگاه اصل و فرع به صورت مضحکی تغییر می‌کند.

۷. در باره حقوق و وظایف اهل حل و عقد هم هیچ رهنمود روشنی در نصوص دینی نیست، و قضیه‌ای کاملاً اجتهادی است. واگذاری حقوق و وظایف به اعضای حل و عقد، یا از سوی خودشان انجام می‌پذیرد و یا از سوی مردم. اگر قرار باشد که خودشان لوایح و مقرراتی را برای خود وضع کنند، نوعی مصادره به‌مطلوب واقع می‌شود و پایه مشروعیت آن حقوق و وظایف نیز متزلزل می‌گردد، و اگر مردم با هر مکانیسم ممکن حق تصرف در کاهش و افزایش حقوق و وظایف آنان را داشته باشند، در آن صورت این حق را نیز دارند که از وجود نهادی بنام اهل حل و عقد اعلام بی‌نیازی کنند، به‌ویژه اگر امکان تصرف در امور سیاسی و اجتماعی را از طریق احزاب، نهادهای مدنی، اتحادیه‌های صنفی، رسانه‌ها و... پیدا کرده باشند.

۸. نگاهی به تجربه تاریخی مسلمانان نخستین، نشان می‌دهد که نهاد حل و عقد صورت بسیار ابتدایی داشته، و هیچ‌گونه مکانیسم روشن و سامان‌یافته‌ای وجود نداشته‌است که نشان بدهد هر قبیله چند نماینده داشته‌است، و آیا مناطق مختلف از سهم یک‌سان برخوردار بوده‌اند، و آیا کسانی به‌صورت مشخص در میان مردم به‌عنوان اعضای حل و عقد معروف بوده‌اند، و این عده چند وقت یک‌بار گرد می‌آمده‌اند، و آیا ملاک‌گزینش‌شان تجربه سنی بوده‌است یا سابقه در اسلام، یا برخورداری از تخصص، یا جایگاه اجتماعی قبیله، یا امکانات اقتصادی، یا... .

۹. وجود پرسش‌ها و ابهام‌هایی از این دست درباره وضعیت تاریخی اهل حل و عقد، نظر طرفداران آن را تضعیف می‌کند، به‌ویژه اگر از منظر کارایی عملی آن در شرایط کنونی سنجیده شود، زیرا امروزه امکانات پیشرفته‌تری برای تصمیم‌های سیاسی و گزینش حاکمان وجود دارد، به‌خصوص اگر این راه هم بیفزاییم که اغلب جوامع کنونی از صورت سنتی خود عبور نموده یا در حال عبور هستند، و مناسبت‌هایی که در جهان قدیم شیرازه همبستگی و پیوندهای اجتماعی بودند و به کار تصمیم‌گیری‌های کلان اجتماعی می‌آمدند، به‌سرعت جای خود را به مناسبت‌های تازه‌ای می‌دهند که در آن‌ها، شایستگان رأی و تصمیم، اگر تنها با معیارهای سنتی مانند علم و تقوی انتخاب شوند، راه به‌جایی نخواهند برد، مگر هنگامی که شخصیت‌های صاحب‌نظر در عرصه‌های

دیگر مانند سیاست، حقوق، اقتصاد، جامعه‌شناسی، مدیریت و ده‌ها عرصه کارآمد و مهم دیگر نیز عضویت اهل حل و عقد را داشته باشند.

۱۰. اگر مردم به این دلیل شایسته‌تصرف مستقیم در امور کلان اجتماعی نیستند که تقوا و تعهد دینی لازم را ندارند، و به‌همان دلیل باید کسانی با تقوا و دین‌داری کافی به این مقام انتخاب یا انتصاب شوند، این ایرادها نیز پیش می‌آیند:

الف) تعیین میزان تقوای اشخاص فوق‌قابل تشخیص نیست، زیرا تقوا امری اساساً درونی است، و اعمال ظاهری اشخاص نمی‌تواند ملاک قطعی تقوای باطنی‌شان باشد، و از این لحاظ میان تقوای واقعی و تظاهر ریاکارانه نمی‌توان فرق نهاد، و تجربه نشان داده‌است که همواره کسانی موفق شده‌اند از طریق تظاهر اعتماد گسترده‌ای را حاصل کنند که با واقعیت منش آنان هم‌خوانی نداشته‌است.

ب) برخورداری از تقوا، حتی اگر تقوای حقیقی هم باشد، لزوماً به توانایی و کفایت شخص در امور خارج از تخصصش نمی‌انجامد، و چه‌بسا که کسی از تقوای دینی در سطح مطلوبی برخوردار باشد، اما در اموری که نیاز به تخصص ندارد هیچ مهارتی در او دیده نشود.

ج) ممکن است متخصصان فراوانی یافت شوند که در امور کلان برنامه‌ریزی، صنعت، تجارت، سیاست، تعلیم و... از مهارت و شایستگی کافی برخوردار باشند، اما با معیارهای دین‌داری رسمی، در زندگی خصوصی‌شان اهل تقوا به حساب نیایند، و از این طریق راه بهره‌گیری از تخصص و دانش‌شان در امور کشورداری و تصمیم‌های کلان، مسدود خواهد شد.

با توجه به دلایل هر دو طرف، و با در نظر داشت مقاصد کلی شریعت که تأمین شرایط مناسب برای وفاق اجتماعی و نظم عمومی و امنیت همگانی، در آن جمله قرار می‌گیرد، هرگاه مردم یک کشور تصمیم بگیرند که انتخابات را به‌عنوان شیوه‌ای مورد توافق جهت سروسامان دادن به امور سیاسی و اجتماعی برگزینند، و تشخیص دهند که از این راه می‌توانند به خواسته‌های مورد نظر برسند، دلیلی قطعی برای مخالفت با آن وجود ندارد، و تمام ایرادهایی که از سوی مخالفان مطرح می‌شود جنبه اجتهادی/ظنی دارد، و از آنجایی که نمی‌توان در زمینه‌های اجتهادی حکم تحریم صادر کرد، دست کم حکم جواز آن حاصل می‌شود.

اما اگر مردم به این باور برسند که مثلاً از طریق انتخابات زمینه مسالمت‌آمیزی برای انتقال قدرت، که معمولاً عامل عمده‌ای در منازعات کلان بوده‌است، مساعد می‌گردد، و از این راه مانع هرج و مرج یا درگیری‌های خشونت‌بار می‌شوند و برای دست به شدن قدرت سیاسی نیازی به جنگ و کشمکش نخواهد بود، در آن صورت حکم برگزاری انتخابات از حد جواز به درجه و جوب ارتقا می‌یابد، زیرا قاعده فقهی مشهور می‌گوید: «ما لا یتیم الواجب إلا به فهو واجب.» یعنی

آنچه که ادای یک واجب وابسته به آن باشد، و بدون آن تحقق نیابد، آن امر نیز واجب می‌گردد. یافتن راهی به تعویض عاری از خشونت حاکمان و حفظ جامعه از عواقب ویران‌گر درگیری‌های داخلی از واجبات شرعی است، و اگر انتخابات روشی مناسب برای رسیدن به این هدف باشد، برگزاری آن واجبی شرعی است.

منابع:

برای آشنایی بیشتر با این بحث و بررسی دلایل مخالفان و موافقان، می‌توان به این کتاب‌ها مراجعه کرد: فهد بن صالح العجلان، الانتخابات وأحكامها في الفقه الإسلامي، رسالة ماجستير، من جامعة الملك سعود - الرياض محمد يسري ابراهيم، المشاركات السياسية المعاصرة في ضوء الشريعة الإسلامية، دار الكتب المصرية. عمر سليمان الأشقر، حكم المشاركة في الوزارة و المجالس النيابية، دار النفائس - عمان، الأردن.